

نویسنده‌ای که مثل همیشه نیست

می‌کند. نکته قابل توجه در این اثر، هنجارشکنی از داستانهای عامیانه از جمله داستان «چوپان دروغگو»، «لاک‌پشت و مرغابی»، «آهو و لاک‌پشت» و «روبا و کلاغ» است، به عنوان مثال در روایت «تلاش لاک‌پشت»، صفحه ۵۱، می‌خوانیم:

«لاک‌پشتی و دو مرغابی در بیشه‌ای دوست شدند. گاو پرواز مرغابیهار رسید. لاک‌پشت غمگین شد. از مرغابیها خواست تا او را با خود ببرند. آن قدر تضرع و زاری کرد تا چاره کردند که دو مرغابی دو سر چوبی را به منقار بگیرند و وسط آن را لاک‌پشت به دهان گرفت و پرواز کردند. در بین راه از روی دهی می‌گذشتند. مردم با تعجب نگاه می‌کردند. لاک‌پشت دهان باز کرد: چه جمعیتی!

از چوب جدا شد و با سرعت به طرف زمین سقوط کرد. با خود گفت: اشتباه کردم، هر طوری شده باید جبران کنم. بعد گفت: باید تا آخرین نفس تلاشم را بکنم.

بعد گفت: خواستن، توانستن است.

بعد گفت: در ناامیدی بسی امید است.

بعد گفت: پایان شب سیه سفید است.

بارها آرزو کردیم که کاش می‌توانستیم رخدادهای اطراف خود را به نوعی دیگر بدل کنیم. هنرمندان هر جامعه افرادی هستند که به این آرزو جامعه عمل می‌پوشانند و با برهم زدن کلیشه‌های رایج، ساحتی نو و بدیع می‌آفرینند. اردلان عطارپور نیز یکی از همین هنرمندان است که با تغییر زاویه دید خود نسبت به محیط اطرافش، آثار روان و جالب توجهی خلق می‌کند.

بی شک دوستداران طنز با کتاب **مو، لای درز فلسفه او**، آشنا هستند. عطارپور در آن اثر، جدی‌ترین حوزه علوم انسانی، یعنی فلسفه را به شوخی می‌گیرد و با طنزهای خاص خود، آراء اساسی فلاسفه بزرگ را برای خواننده ناآشنا با این ساحت توضیح می‌دهد و به خواننده آشنا با حوزه فلسفه مجال می‌دهد تا نوع دیگری با این علم رو به رو شود.

مثل همیشه نیست، عنوان آخرین اثر عطارپور است که در زمستان ۸۱ به بازار کتاب عرضه شده است. وی در این اثر با شگردهای خاص خود به پدیده‌ها، داستانها و موقعیتهای ملموس زندگی از دید دیگری می‌نگرد و دنیای بدیعی خلق

● مثل همیشه نیست

شیمای زارعی

● اردلان عطارپور

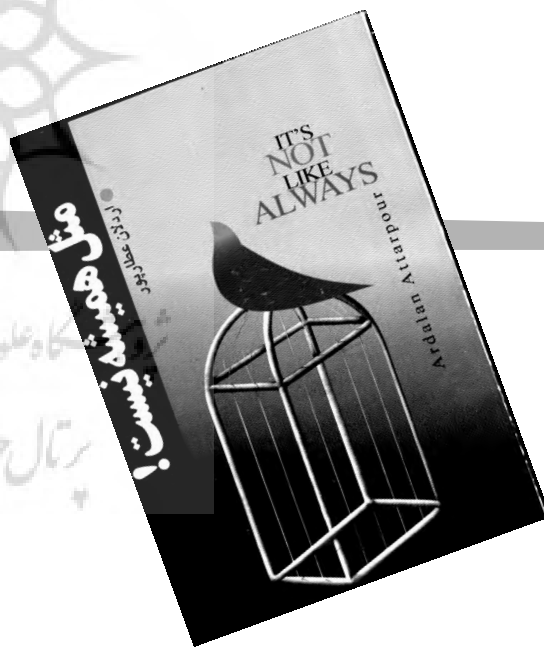
● انتشارات همه، چاپ اول، ۱۳۸۱

عطارپور حتی مسائل مبتلا به جامعه از قبیل فقر، عشق، فساد، ظلم، سودجویی و... را به نوعی به بازی می‌گیرد تا از رهگذر این بازیها عمق برخی فجایع بیشتر و بهتر نمایان شود. بنابراین، می‌توان گفت که طنز اجتماعی عطارپور گاه به واسطه توجه بسیار عمیق به مسائل جامعه به طنز سیاه مبدل می‌شود و خواننده در ورای لذت ظاهری از روایتها، در باطن به مسائل جامعه خود می‌اندیشد. همانند روایت «فقط» در صفحه ۲۱:

«زنی عاشق مردی شد. با او ازدواج کرد. اما کارش به اختلاف کشید. خواست طلاق بگیرد. گفتند:

نمی‌شود، تو فقط می‌توانی شوهر کنی.»

بی‌شک نمی‌توان گفت که از تمام روایت‌های این اثر به یک میزان لذت می‌بریم، چون این روایتها دستخوش نوسان‌هایی هستند. با این حال، خواندن این اثر در دنیای عادت‌زده امروز چندان خالی از لطف نیست و خواننده حداقل پس از خواندن این کتاب، احساس می‌کند نیازمند بازبینی در برخی عادات روزمره است تا همگام با نویسنده‌ای که می‌خواهد مثل همیشه نباشد، بتواند از برخی عادات و روزمرگیها آشنایی زدایی کند.



بعد تکه تکه شد.»

او حتی روایتی از **مثنوی** را به نوع دیگری بیان می‌کند و بدین ترتیب علاوه بر آنکه خواننده دیدگاه نوینی نسبت به یک داستان کلیشه‌ای می‌یابد، به واسطه این تغییر، طنز دلنشینی وارد آن روایت گاه بسیار جدی می‌شود.